

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام امام خمینی(ره)

قبل از ادامه بحث روز پنجشنبه، این نکته را باید تذکر دهیم که عرض کردیم در مفهوم حرج، مطلق الضیق اعتبار دارد و این معنا که حرج یعنی مشقة لا تتحمل عادةً، وجهی ندارد و سه دلیل برای ردّ این تقیید عنوان کردیم. خوشبختانه در مطالعات بعدی به کلامی از امام(رضوان الله علیه) برخورد کردیم، که ایشان در کتاب «الطهارة» جلد دوم، صفحه 73 و 74، عین همین مطلب را فرموده‌اند که از کلمات کثیری از لغویین استفاده می‌کنیم حرج به معنای ضیق است، و این قید که لا تتحمل عادةً، هیچ وجهی ندارد.

در نتیجه، اگر در یک موردی حرج وجود داشت - اعم از این که يتحمل عادةً یا لا يتحمل عادةً - مشمول ادله نفی حرج است. و این فرمایش امام(رضوان الله علیه) مؤیدی است برای نتیجه‌ای که بیان نمودیم.

اشکال چهارم در قاعده لطف

اشکال چهارم در قاعده لطف اشکالی است که در کلمات مرحوم نراقی(قدس سره) در «عوائد الأيام» در قاعده نوزدهم، چاپ جدید صفحه 65 ذکر شده است. مرحوم نراقی می‌گوید: گاهی اوقات تکلیفی حرجی است و در آن مشقة و صعوبت وجود دارد؛ اما در این مشقة و صعوبت، یک سهولتی که ملاکاً از این مشقة اعلى است، مترتب می‌شود. مثالی که ایشان زده، این است که اگر پدری که کمال رأفت را بر فرزند خود دارد، فرزندش را از خوردن غذایی که مطلوب و لذیذ است، منع کند؛ در این صورت، امتناع از این غذا برای او حرجی است، اما چون یک صحت دائمیه و سلامتی بر آن مترتب می‌شود، از نظر عقلاً چنین تکلیفی اشکالی ندارد.

در نتیجه، ایشان با این اشکال می‌فرمایند که گاهی لطف تکلیف حرجی را اقتضا می‌کند؛ بنابراین، چنین نیست که بگوییم قاعده لطف به طور کلی مانع از تکلیف حرجی است. گاهی خود لطف اقتضا می‌کند که مولا یک تکلیف حرجی برای رسیدن به سهولتی که اعلا از این صعوبت و تکلیف حرجی است، متوجه مکلف کند.

اشکال صاحب عناوین بر کلام نراقی

صاحب کتاب «عناوین»، مرحوم میرفتاح، بیان نراقی را مورد اشکال قرار داده است. به این صورت که می‌گوید بین امور قهریه و امور اختیاریه خلط شده است. در امور قهریه مسأله همین است که شما می‌گویید؛ اما در امور قهریه گاهی اوقات یک امر و فعل حرجی مقدمه برای سهولت اعلا و غرض بالاتر است؛ مثل آن که گاهی خداوند انسان را به بلایای شدیدی مثل مرض و کسر عظام مبتلا می‌کند؛ اما این مرض یا کسر عظام، کفاره گناهان اوست و یا موجب ارتقای درجه برای انسان در عالم آخرت می‌شود. مرحوم میرفتاح می‌فرماید: در امور قهریه فرمایش مرحوم نراقی، فرمایش تامی است؛ اما در امور غیر قهریه (اختیاریه) محلّ کلام است. امور اختیاریه مثل آن که مولا عبدش را به یک امر شاقه‌ای که تحملش برای انسان بسیار دشوار است، امر کند. از طرف دیگر، تهدید کند که اگر این فعل انجام نشود، گرفتار عقوبت می‌شوی. این یک امر اختیاری است و شارع به اختیار خودش چنین تکلیفی را متوجّه عبید خودش می‌کند. مرحوم میرفتاح می‌گوید: شارع چطور این را مقدمه‌ای برای یک امر اعلا و یک صعوبت اعلائی قرار دهد؟ در این مورد، توجیه نراقی جریان ندارد. مولای حکیم و عاقل که می‌داند این عمل در عالم خارج واقع نمی‌شود، چنین تکلیفی نمی‌کند؛ بلکه مولای که یک غرض نفسانی دارد، چنین کاری انجام می‌دهد و چون خداوند سبحان اجلّ از این معناست و بلکه دنبال این است که بندگان خودش را برای طاعتش تمرین دهد، بنده را به چنین تکلیفی اجبار نمی‌کند.

اشکال کلام صاحب عناوین

به نظر می‌رسد که اشکال صاحب عناوین به مرحوم نراقی، اشکال واردی نیست. مناقشه‌اش این است که چرا در تکالیف اختیاریه چنین بیانی جریان ندارد؟ اگر شارع می‌داند که جهاد فی سبیل الله مقام بسیار بالایی برای انسان قرار می‌دهد، اگر تکلیف به جهاد کند که جهاد فعل حرجی است، این هم عین همان جریان می‌شود. چه فرقی می‌کند؟ این که بگوییم در امور اختیاریه جریان ندارد، بیان درستی نیست. به عبارت دیگر، مرحوم نراقی نمی‌خواهد بگوید شارع در همه تکالیفش این روش را دارد؛ اگر بخواهد این روش را داشته باشد بیان درستی نیست.

ایشان می‌گوید: شما بیان می‌کنید قاعده لطف اقتضا دارد که شارع تکلیف حرجی نداشته باشد؛ اما ما می‌گوییم تصادفاً لطف اقتضا می‌کند که تکلیف حرجی وجود داشته باشد. برای این که انسان به یک غرض و سهولت اعلا برسد. بیان نراقی بیان درستی است؛ ایشان به اندازه موجهه جزئیّه این معنا را ادعا دارند و در همین حد هم درست است. در نتیجه، اشکال چهارم هم اشکال محکمی است.

اشکال پنجم قاعده لطف

اشکال پنجم را نیز مرحوم نراقی در قاعده نوزدهم دارد. می‌فرماید: شما که به قاعده لطف استدلال می‌کنید، می‌گویید تکلیف حرجی که عادتاً و غالباً در عالم خارج واقع نمی‌شود، موجب کثرت مخالفت است و خداوند تبارک و تعالی به مقتضای لطفی که بر عبادش دارد، شأنش اجلّ از این است که آنها را در عملی قرار دهد که کثرت المخالفة در آن وجود دارد. اشکال این بیان آن است که منشأ کثرت المخالفة چیست؟ آیا مکلف است یا امر شارع؟

مرحوم نراقی می‌فرماید: منشأ این کثرت المخالفة خود مکلف است. مکلف به خاطر هواهای نفسانی و بعضی از مبانی که برای خودش درست می‌کند، تکالیف را انجام نمی‌دهد. بنابراین، کثرت المخالفة ارتباطی به شارع ندارد و در نتیجه سبب نمی‌شود که

بگوئیم شارع تکلیف حرجی را متوجّه عباد خودش نکند. ایشان در ادامه می‌افزاید: اگر ما ملاک را این‌چنین قرار دهیم که شارع نباید تکلیف حرجی جعل کند، در همهٔ تکالیف جریان پیدا می‌کند؛ یعنی در هر تکلیفی که مکلف مخالفت می‌کند، باید بگوئیم این تکلیف نباید جعل شود. اگر بگوئیم لطف خدا در این است که نگذاریم مکلف به مخالفت بیفتد، بین کثرت و قلت فرقی نیست.

جواب صاحب عناوین از اشکال مرحوم نراقی

صاحب کتاب عناوین، در مقام جواب از مرحوم نراقی فرموده است: بین المقامین فرق است و این اشکالی که شما دارید، ناشی از عدم تأمل در طریقهٔ عقلاست. اگر در طریقهٔ عقلا دقت کنید، چنین اشکالی را وارد نمی‌دانید. در توضیح مطلب فرموده است: اگر انگیزه این مخالفت به مکلف مربوط باشد - داعی بر مخالفت مکلف باشد - فرمایش شما درست است و فرقی بین قلت و کثرت نیست؛ اما اگر داعی بر مخالفت، امر مولا باشد، یعنی اگر از مکلف سؤال کنیم که چرا این امر را انجام نداده‌ای؟ بگوید تکلیف مولا را نمی‌توانیم عادتاً انجام دهیم، اینجا دیگر مربوط به مکلف نیست؛ مولا تکلیفی کرده که شاق است و چون شاق است، نمی‌تواند انجام دهد؛ اگر در بین عقلا، عقل چنین عذری بیاورد، پذیرفته می‌شود؛ و عقلا چنین امری را مذمت می‌کنند که چرا تکلیف شاقی که عادتاً و غالباً انجام نمی‌شود را متوجّه عبد کرده است.

مناقشه در کلام صاحب عناوین

برای این که روشن کنیم جواب صاحب عناوین قابل مناقشه است، خود ما اشکالی مهم‌تر از همهٔ این اشکالات، بیان می‌کنیم تا جواب این قسمت از کلام صاحب عناوین داده شود. آن اشکال این است که عدلیّه و معتزله قائلند به این که احکام تابع مصالح، مفاسد و ملاکات است. اگر در یک فعلی ملاک لزومی وجود داشته باشد و شارع بیان نکند، مردم هم نمی‌فهمند که در این فعل ملاک لزومی وجود دارد. عقل مردم در این حد نیست که بفهمند در این فعل، ملاکات لزومی وجود دارد.

در رسائل خوانده‌اید - این تعبیر، تعبیر رایجی بین اصولیین است - که احکام شرعیّه الطاف خداوند است در احکام عقلیه. مرحوم آشتیانی صاحب «بحرالفوائد» در حاشیه رسائل، چند احتمال ذکر می‌کنند، آن احتمالی که خیلی روشن است و غالباً هم معنا می‌کنند، همین است. شارع چون عالم به ملاکات است، بیان می‌کند نماز واجب است؛ اما اگر به عقل مراجعه می‌کردیم، عقل نمی‌فهمد که این واجب است. عقل می‌گوید اگر در صلاة یک ملاک لزومی است، باید انتصاب کند. لذا، بیان شارع لطف فی الاحکام العقلیه.

حال، سؤال این است که اگر شارع می‌داند در فعلی ملاک لزومی وجود دارد، اما غالب مردم این فعل را انجام نمی‌دهند، می‌داند این تکلیف را اگر متوجه مردم کند، هیچ کس انجام نمی‌دهد؛ اینجا اگر نگوید مخالف با عقل است، عقل می‌گوید شارع به مقتضای لطفی که بر بندگانش دارد، باید بگوید در این فعل ملاک لزومی وجود دارد. مشقّت هم اگر دارد، باید بیان کند؛ هرچند که حتّی هیچ کسی انجام ندهد. اگر بخواهد لغرض المخالفة، آن را تکلیف کند، عقلا می‌گویند درست نیست.

اما اگر ملاک لزومی مهمی دارد، باید تکلیف کند؛ ولو این که حرجی هم باشد و مخالف با طریقه عقلانیّه نیست. به نظر ما با اشکالاتی که مرحوم نراقی فرمود و اشکال اضافه‌ای که خود ما بیان کردیم، قاعده لطف نمی‌تواند دلیل «لا حرج» باشد؛ و در نتیجه، اصلاً دلیل عقلی بر قاعده لطف نداریم. ایشان مصرّ است که قاعدهٔ لطف در اینجا جریان دارد و دلیل عقلی از ادلهٔ قاعده لا حرج است.

شاهد مرحوم نراقي بر دليل عقلي قاعده

شاهدي نيز بيان مي‌کنند مبني بر آن که همه فقهاء وقتي لاجرح را مطرح مي‌کنند، به عنوان یک قاعده کلي مطرح مي‌کنند؛ استثناء نمي‌زنند که **الّا ما خرج بالدليل**؛ و اين کشف که لاجرح دليل عقلي دارد. چون اگر دليل عقلي داشته باشد، قابليت تخصيص ندارد. احکام عقليه تخصيص بردار نيستند. اگر در بين متأخرين، بعضي‌ها از آنجا که نتوانسته‌اند برخي از اشکالات مطرح شده مثل اشکال در جهاد و خمس را حل کنند، مي‌گویند قاعده لاجرح است الّا بعضي مواردی که دليل داریم. اما ايشان مي‌فرمايد: ما خود براي اين موارد استثنا بيان داریم که طبق آن، اين موارد تخصصاً خارج است.

اشکال اين بيان

بر شاهدي که ايشان ذکر مي‌کنند، دو اشکال وارد است. **اشکال اول** اين است که بالاخره عده‌اي از فقهاء گفته‌اند که اين موارد تخصيصاً از قاعده لاجرح خارج شده است. **اشکال دوم**: اگر دليلي آبي از تخصيص است، حتماً بايد بگوئيم پشتوانه عقلي دارد، صحيح نيست. در بين آيات و روايات، موارد متعددي را ملاحظه مي‌کنيد که مثلاً مرحوم شيخ در «مکاسب يا رسائل» و يا فقهاي ديگر مي‌فرمايند: اين تعبير اباي از تخصيص دارد، اما اعم از اين است که عقلي باشد يا نباشد.

به عنوان مثال، در حديث «علي اليد» و قاعده علي اليد مي‌گوئيد: «علي اليد ما اخذت حتي تؤديه»، و اين آبي از تخصيص است و تخصيص بردار نيست. شارع در اینجا غرض مهمّي دارد که تخصيص بردار نيست. بنابر اين، موارد زيادي داریم که اباي از تخصيص دارد و مع ذلک دليل عقلي وجود ندارد.